



# 30 سوال و جواب

م. ا. به آذین  
ویلیام شکسپیر

سرشناسه	: شکسپیر، ویلیام، ۱۵۶۴ - ۱۶۱۶ . Shakespeare, William
عنوان و نام پدیدآور	: اتللو / ویلیام شکسپیر؛ ترجمه م. ا. به‌آذین
مشخصات نشر	: تهران: دات، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۱۵۶ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۹۵۴۱۹-۱-۴
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا.
موضوع	: نمایشنامه انگلیسی — قرن ۱۶ م.
شناسه افزوده	: اعتمادزاده، محمود، ۱۲۹۳ - ۱۳۸۵، مترجم.
رده‌بندی کنگره	: PR.
رده‌بندی دیویی	: ۸۲۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۱۰۹۶ - ۸۶ م

ترجمه از متن چاپ شده توسط انتشارات دانشگاه آکسفورد (۱۹۵۷)

30BOOK

نشر دات

اتللو

نویسنده:	ویلیام شکسپیر
مترجم:	م. ا. به‌آذین
طرح جلد:	ابراهیم حقیقی
نوبت چاپ:	هفتم ناشر ۱۳۹۴
شمارگان	۲۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی بهمن

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۵۴۱۹-۱-۴

تلفکس انتشارات: ۶۶۴۸۳۰۷۴

<http://www.dotbook.ir>

Email: [info@dotbook.ir](mailto:info@dotbook.ir)

کلیه حقوق نشر محفوظ است

بها: ۷۵۰۰ تومان

## گفتار مترجم:

چرا تراژدی اتللو پس از بیست سال‌ها با وجود کهنگی و آهنگ شکوهمند زبان و نیز آن همه دگرگونی که در اخلاق مردم و در نحوه تلقی‌شان از وظایف زناشویی پدید آمده است، این‌همه زنده است؟ ارزش انسانی این اثر در چیست که هنوز آن را نه تنها پذیرفتنی بلکه مانند خود زندگی حتمی و ضروری می‌سازد؟

ظاهراً علت آن است که شکسپیر، بی‌آنکه بخواهد، خاصیتی را دارد و از حدود یکی دو اشاره ضمنی که بسیار زود از آن می‌گذرد فراتر رود، گره حوادث را در جایی قرار داده که نقطه فاجعه را طبعاً بر خود می‌پروراند. ریشه سرنوشت تلخ سردار مغربی و همسر جوان و اشراف‌زاده‌اش را همان در پیوند این دو باید جست که پیوندی است از دو سو خلاف عادت... زن و مردی از دو نژاد مختلف، یکی تازه‌شکفته و دیگری سالمند... و ناچار وضعی در خود نهفته دارد که از رخنه آن دمدمه هر بدخواه و وسوسه هر اندیشه ناروا مجال نفوذ می‌یابد. از همین راه است که دیو حسد بر دلی سرشار از محبت چیره می‌گردد و دستی که جز نوازش نمی‌دانست گلوبی نازپرورده را چنان می‌فشارد که راه نفس بر او می‌بندد. در این میان زودباوری «اتللو» با فریبکاری «یاگو» یا صفای جان بی‌خبر «دسدمونا» که همچون فرشتگان حتی گمان بدی بر کسی نمی‌برد البته نقشی دارد. ولی

محور حوادث همان ضعیفی است که «اتللو» به عنوان «شوهر دسدومونا» در خود می‌شناسد. در آغاز که «یاگو» با زبان فسونساز می‌خواهد تخم بدگمانی در دل او بپاشد، «اتللو» از جمله می‌گوید: «برازندگی ناچیز من بر آنم نمی‌دارد که کمترین ترسی به دل راه دهم یا از وفاداریش به تردید افتم، زیرا با چشم باز مرا اختیار کرد.» ولی ایمان به «نابرازندگی» خود به زودی این اطمینان را از او سلب می‌کند: «شاید از آن‌رو که سیاه‌چرده‌ام... شاید از آن‌رو که زندگیم رو به نشیب دارد... زخم از دست رفته و فرییم داده است.» این همان دلدادۀ کامیاب و همان سردار فیروزمند پرده‌اول است که مانند شیر در طعمۀ خود چنگ انداخته او را به‌رغم پدری قدرتمند تصاحب کرده بود و اینک ناگهان آنجا که باک خود می‌دانسته اما حتی در اندیشه بدان اعتراف نمی‌کرده است بدین‌گونه بر زبان می‌آورد. همین آگاهی دردناک همه کاری را از جانب «دسدومونا» در چشم وی ممکن می‌نماید و برای آن‌که این احتمال بدل به یقین گردد کسی هست که «یاگو» با وسوسه‌های خود اندیشه‌نرفته سردار مغربی را به روشنی شورش بکشاند و بدان نیروی زندگی و عمل بدهد.

از این پس همه اشخاص اصلی نمایشنامه — و از جمله خود «یاگو» که در آغاز فقط می‌خواسته است «زن به زن با اتللو برابر آید» و ضمناً «رودریگو» را همچون «کیسه پول» خود دم‌دست داشته باشد — به‌سان گوی غلتان در سراسیمگی به سوی سرنوشت حتمی خود می‌تازند و به‌تدریج که پیش‌تر می‌روند شتاب بیشتری در ویرانی و انهدام نشان می‌دهند.

شاید اختلاف نژاد یا تفاوت سنی دو همسر، امروزه مسئله عادی شمرده شود. ولی آنچه بر ضعف موقعیت «اتللو» می‌افزاید این است که پیوند او و «دسدومونا» نه از روی حسابگری‌های معمولی بلکه در اثر عشق صورت گرفته است. «اتللو» همسر خود را با شور متلاطم و مضطرب پیران دل‌باخته دوست می‌دارد و «دسدومونا» خیره‌دلآوری و مردانگی او شده است و همین عشق نامتناسب و لرزان که سرانجام به فاجعه می‌انجامد

دارای حقیقتی بس زنده است که هنوز تا قرن‌ها ارزش انسانی خود را حفظ خواهد کرد.

*اتللو* از متن انگلیسی کلیات آثار شکسپیر، چاپ دانشگاه اکسفورد، به فارسی برگردانده شده است. راهنمای من در این کار دو ترجمه فرانسوی از این اثر بوده که یکی از آن دو برای استفاده جوانان و دانشجویان پرداخته شده است و در بسیاری از موارد انحراف آشکار و حذف و اضافه واقعاً ناگوار که حتی بهانه‌های اخلاقی نمی‌تواند مجوز آن باشد نشان می‌دهد، و دیگری ترجمه بسیار امین و روی هم شیوایی است که از رنه لویی پیاشو<sup>۱</sup> از منفدان تئاتر سوییس به یادگار مانده و پس از مرگ او به سال ۱۹۴۹ در ژنو به چاپ رسیده است. هر دو در چند مورد بسیار جزئی از متن انگلیسی دور نمی‌شود.

اینک چند نکته که تذکر آن می‌تواند مفید باشد:

- ۱- نام‌های خاصی که در نمایشنامه *اتللو* کار رفته ایتالیایی است و من همه را با همان تلفظ ایتالیایی ضبط کرده‌ام. انگلیسی.
- ۲- در ترجمه سرودها و اشعاری که شکسپیر در این اثر آورده است نهایت کوشش من در آن بوده که هرچه بیشتر معنی مفهوم داشته او را به نظم درآورم و خود می‌دانم که این قید رعایت امانت ترجمه را به تمامی ممکن نمی‌سازد و شاید مستوجب خرده‌گیری و طعن هم باشد.
- ۳- شکسپیر در دو سه جا به منظور ایهام با معانی مختلف یک کلمه بازی کرده است، که ترجمه آن به همان صورت یا به کلی متعذر بود و یا نمی‌توانست چندان لطفی برای فارسی‌زبانان داشته باشد. ناچار تا حدی که مقدور بود کوشش به عمل آمد تا به طریقی همچو ایهامی ایجاد شود. از جمله طی سیزده سطر اول صحنه چهارم از پرده سوم در گفتگوی «دلفک» و «دسدمونا» روی معانی *To lie* (قرار داشتن، دراز

کشیدن، دروغ گفتن) و نیز To be edified (مستحضر گشتن، به راه هدایت افتادن) بازی شده و ترجمه فارسی به ناچار در این جا از متن انگلیسی دور افتاده است و از آن گذشته جنبه متلک آن هم بسیار رنگ پریده تر از اصل انگلیسی درآمده است. یک جای دیگر نیز در صحنه اول پرده چهارم، آنجا که «یاگو» خیانت «دسدمونا» را برای «اتللو» مجسم می سازد، شکسپیر باز معانی مختلف To lie (خوابیدن و دراز کشیدن، دروغ گفتن و تهمت بستن) را به کار می گیرد و ایجاد چنین ابهامی آن هم تنها با یک کلمه همانگونه که شکسپیر کرده، ظاهراً برای مترجم فارسی زبان غیرممکن است. از این رو در این جا نیز ترجمه از اصل کمی منحرف شده است.

با این حال می توان مدعی بود که ترجمه حاضر ترجمه کاملی است که از اتللو صورت پذیرفته و تا سرحد امکان در آن رعایت امانت شده است.

م.ا.به آذین

30BOOK

## چهره‌های نمایش:

Doge	فرمانروای ونیز	دوجه
Brabantio	پدر دسدمونا	سناتور برابانسیو
Gratiano	برادر برابانسیو	گراسیانو
Lodovico	خویشاوند برابانسیو	لودوویکو
Othello	از بزرگان مغرب، در خدمت دولت ونیز	اتللو
Cassio	معاون او	کاسیو
Lago	امین و برآمدار او	یاگو
Roderigo	نجیب‌زاده ونیز	رودریگو
Montano	فرماندها قسطنطنیه و اترللو	مونتانو
	نوکر اتللو	دلنک
Desdemona	دختر برابانسیو، زن اتللو	دسدمونا
Emilia	زن یاگو	امیلیا
Bianca	معشوقه کاسیو	بیانکا

چند افسر و نجیب‌زاده و پسر نوازنده و جارچی و دریانورد و خدمتکار.

صحنه پرده اول در ونیز است، و باقی نمایش در بندرگاه قبرس جریان می‌یابد.

30BOOK

پرده نخست



## صحنهٔ یکم

کوچه‌ای در ونیز.  
رودریگو و یاگو وارد می‌شوند.

رودریگو: اه! چیزی با من مگو. از او، یاگو، که پولم را چنان در اختیار داشتی که گویی بند کیسه‌ام به دست تو بود، بسیار ناجوانمردانه می‌دانم که از این کار خیر داشته‌ای.

یاگو: خدایا، شما که نمی‌خواهید سخنانم را بشنوید. اگر از چنین چیزی حتی بو برده باشم، سزاوار نفرسم به این.

رودریگو: خودت به من گفتی که از او کینه به دل داری.

یاگو: جز این اگر باشد، پستم بشمارید. سه تن از بزرگان شهر به خود زحمت داده نزد او رفتند و کرنش کردند تا مرا معاون خود کند. و به مردانگی سوگند، من به ارزش خود واقفم و شایستهٔ مقامی کم از این نیستم. ولی او، بس که مست نخوت و پای‌بند اغراض خویش است، با سخنان پرطمطراق که به طرزی ناهنجار به اصطلاحات جنگی انباشته بود خاک در چشمشان کرد و سرانجام واسطه‌های مرا با این کلام نومید بازگردانید: «باور بفرمایید، افسرم را قبلاً انتخاب کرده‌ام.» و اما این افسر چگونه لعبتی است؟ به راستی ریاضی‌دانی بزرگ. مردی به نام میکل

اتللو:

آه، ای روح من، فتنه این جا خفته است، همه را او موجب شده. و شما، ای ستارگان آزرمگین، مپسندید که با شما بگویم چه کرده است! همه را او سبب شده. اما خونش را نخواهم ریخت، و این پیوست سفیدتر از برف را، که همچون مرمری که بر گورها می نهد صاف است، زخم‌دار نخواهم کرد. با این همه، باید بمیرد. وگرنه، باز در حق دیگر مردان خیس می‌شد کرد.

30BOOK